

علم امامت، جهل خلافت

مهدی بابا ربیع

هارون برای سرکوبی مبارزان، نقشه‌های فراوانی طراحی می‌کرد که یکی پس از دیگری با شکست مواجه می‌شد. از جمله این که با صد هزار سپاه و با شکوه خاصی وارد مکه شد. گروهی از سربازان مراقب بودند به او اهانتی نشود و انجام حج در کمال سروری باشد. مناسک با کنترل دقیق ادامه یافت؛ ولی بر خلاف انتظار دیدند جوانی ناشناس جلوتر از هارون، مناسک حج را انجام می‌دهد و توجهی به اطراف ندارد. هارون ناراحت شد و جوان را تحت نظر گرفت تا این که در گوشه‌ای نشست. هارون یکی از اطرافیان را فرستاد تا او را به حضورش بیاورد. مأمور جلب به جوان گفت: خلیفه شما را خواسته، هم اکنون به حضورش بیایید. جوان در پاسخ گفت: من کاری با خلیفه ندارم اگر او کاری دارد، نزد من آید.

وقتی موضوع به هارون گزارش داده شد، به کنار جوان آمد و با لحنی آمرانه گفت: ای جوان بنشین! جوان در جواب هارون با آرامش گفت: این جا خانه‌ی خداست؛ خانه‌ی امن و آزادی. جایگاه امر و نهی نیست، خواستم، می‌نشینم، نخواستم، نمی‌نشینم.

هارون که از جواب جوان عصبانی شده بود، گفت: هنگام طواف و استلام حجر و سایر مناسک حج چرا مراعات ادب نکردی؟ چرا احترام رئیس مؤمنان را منظور ننمودی؟

جوان گفت: مگر خود را اهل قرآن نمی‌دانی؟ مگر قرآن در سوره‌ی حج آیه‌ی ۲۵ نمی‌فرماید: در این خانه، شهری و بادیه‌نشین مساویند. فخر فروشی و اظهار وجود کردن قدغن است. من به دستور قرآن رفتار کردم. با این پاسخ قاطع جوان، هارون در فکر فرو رفت تا به خیال خام خود جوان را تنبیه کند. لذا گفت: مسأله‌ای از تو می‌پرسم، اگر جوابش را ندهی پاسخ جسارت‌های تو را با شدیدترین کیفرها خواهم داد. جوان با اعتماد به نفس گفت: آیا می‌خواهی بسان شاگردی که از استادش سؤال کند، سؤال کنی تا پرسش تو از روی عناد نباشد؟

هارون با بی‌ادبی گفت: می‌خواهم چون شاگرد از استاد خود سؤال کنم. جوان گفت: در این صورت همانند شاگرد نزد استادش بنشین. تو می‌خواهی از استاد سؤال کنی پس با ادب بنشین. هارون مرموزانه پای خود را جمع کرد و نشست و پرسید: دین چیست؟ حقیقت دین را برایم شرح بده. جوان با کمال ادب و وقار گفت: دین عبارت است از ۱ و ۵ و ۱۷ و ۳۴ و از ۱/۱۲ و ۱/۴۰ و یک در برابر یک و در تمام عمر، یک.

هارون با استهزا به جوان خندید و با اعتراض پرسید: من درباره‌ی دین از تو سؤال کردم تو اعدادی را ردیف کرده و از ریاضیات می‌گویی؟

جوان که خیلی جدی سخن می‌گفت، بی‌درنگ گفت: آیا نمی‌دانی که همه‌ی دین یعنی حساب. آن‌چه آفریده شده همه و همه از روی دقت و نظم و حساب است؛ انسانی که دوراندیش نیست و در اعمال و گفتار خود حسابگر نمی‌باشد، دین ندارد. مگر قرآن نخوانده‌ای که می‌فرماید: اگر مقداری از بدن انسان در جاهای مختلف باشد همه را جمع‌آوری نموده، بار دیگر انسان‌ها را زنده کرده و به پای حساب می‌آوریم. (رک. انبیاء/۴۸) هارون با عصبانیت گفت: این اعدادی که ردیف کرده‌ای را شرح بده و گر نه دستور می‌دهم بین صفا و مروه تو را بکشند.

جوان گفت: منظورم از یک، آیین اسلام است. منظورم از پنج، نمازهای پنج گانه است. منظورم از هفده، هفده رکعت نماز روزانه است. منظورم از ۳۴، ۳۴ سجده‌ای است که در نمازهای پنج گانه می‌باشد. منظورم از ۱/۱۲ روزه‌ی ماه مبارک رمضان است که از دوازده ماه، یک ماه از شئون دین است. منظورم از ۱/۴۰ زکات طلا و نقره است. منظورم از یک در برابر یک، قانون قصاص است. منظورم از این که در تمام عمر یک بار واجب است، حج است که برای مستطیع بیش از یک بار در تمام عمر واجب نیست.

هارون جاکشورده بود و ناراحت به نظر می‌رسید. یکی از دربانان که شیفته‌ی گفتار جوان شده بود به هارون گفت: خواهش می‌کنم از این جوان بگذر، او را مشمول عفو و عنایت قرار بده. جوان از صحبت دربان خندید. هارون از علت خنده پرسید، جوان گفت: نمی‌دانم کدام یک از شما احمق تر هستید؟ زیرا اگر اجلم فرا رسیده باشد، شفاعت این دربان سودی ندارد و اگر اجلم نرسیده باشد تصمیم خلیفه بی‌نتیجه است.

هارون نه تنها از جوان گذشت، بلکه مجذوب او شد و دستور داد کیسه‌هایی از دینار و درهم به او دادند.

جوان گفت: این کیسه‌ها را به خاطر جوابی که به سؤال تو دادم می‌دهی یا برای گفتارم.

هارون گفت: برای شیرین کلامی تو دادم.

جوان به هارون گفت: تو از من سؤالی کردی و اینک نوبت من است که از تو سؤالی کنم. اگر جوابم دادی این کیسه‌ها مال تو باشد وگرنه دستور بده دو برابر این کیسه‌ها بدهند تا بین فقرای مکه تقسیم کنم و با آن بی‌نویان را به نوایی برسانم.

جوان گفت: آیا خنفساء (سوسک کوچک) با پستان، شیر به بچه‌ی خود می‌دهد یا با دهانش؟

هارون با تعجب فراوان گفت: نمی‌دانم، آیا چنین سؤالی را از خلیفه می‌پرسند؟

جوان گفت: مگر نشنیده‌ای که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: کسی که پیشوای مردم باشد، باید عقل و فکرش سرآمد همه‌ی مردم باشد و تو که پیشوا هستی باید پاسخ مسائل را بدانی.

هارون فکر کرد و سرانجام گفت: نمی‌دانم.

جوان در جواب گفت: سوسک کوچک روی خاک راه می‌رود و به وسیله‌ی همان خاک، غذا در پستانش قرار می‌گیرد و از پستان خودش غذا می‌خورد.

هارون از این جواب شگفت‌زده شد، دستور داد دو برابر جایزه‌ی اول به آن جوان بدهند و به دربانان خود گفت: تحقیق کنید ببینید این جوان کیست؟

دربانان پس از تحقیق دریافتند آن جوان، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است؛ جوانی که زیر سایه‌ی مذهب تشیع امام صادق علیه السلام بزرگ شده است. خبر به هارون رسید، گفت: سوگند به خدا اطمینان داشتم که این ورق از این درخت رسالت باشد. (اقتباس از مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۱۲ و ۳۱۳ / بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۲)

بنابراین روش امام کاظم علیه السلام در ارتباط با دستگاه حاکمیت بیشتر به صورت گفتگو و مناظره بوده است. امام سعی داشتند از طریق استدلال و برهان علمی با دستگاه حاکمیت روبه‌رو شوند؛ زیرا چنان که می‌دانیم حکومت و خلافت، مرحله به مرحله از نظر علمی، آگاه‌تر و خبره‌تر می‌شد؛ لذا ضرورت داشت که با ابزار خودشان با آنان مبارزه شود.